



داشت در موارد خود می گفت بی بریل من چنین اقیامت من با جبرئیل چنین نمودن من در غایت حق  
 یسته سوید این قول است که محمد و جبرئیل با هم با با غاوس دوم هر دو در این زمین حق ابدیت  
 لفظ بی بریل بر واقع فوس اطلاق میکنند و لا شاعه فی الاصلین و منی نسبت به ذلالت هم چه می  
 بجز بی بریل و می کانیل در اهل اسلام شایع است من هم ایشان بی بریل سردی زمین و منی و بی بریل و ابوط  
 محمد بن می کانیل بن سلجوق اول الملک السلجوقیة این تفسیر است که می گویند بی بریل و بی بریل  
 جز و زمان شایع و ذریع است فلان را که بشاید و از سبب استند یا در دست و ظاهر آن موسم  
 می سازند و چون که از صاحب غلامان موسم با این سخن می شناسند پس بدست می آید در شاهان عظام  
 غلامان باشند می کنند کار می کشند مال خود را با بنام خود باشد و شامل است از شمال بقوات و عداد  
 مخالفین افزون و شایع و ذریع نمود و باشند تا با این چیز سلیمان قتل و استعجال و راغب گردید  
 او را ستان من سازند چه تمام با دو صاحب خروج من و سازند طریق جدال و شقاق مسکون است  
 یکی از نامها بعد از این زیر بود که شهادت ترور بر اسامی از مختصرات جناب و صحت بیانش نیست  
 که چون ام المومنین عائشه صدیقه نبویه و هفت فرس و بیسکه آنجناب مسک او برت بیگن که بیگن  
 آقا توحید بنی نوزاد علم نویسنده نام آن آباستفسار فرمود چون تحقیق پوست که آن بی جواب است  
 اما بعد و انا الیه راجعون و حدیثی که از سر در کائنات صلوات علیها علیها شفیقه و بودید و ش آیم که  
 آنحضرت فرمود گویا منی از زمان خود را از سگان جواب برو با هم کنند اسمی حیرت رسان با  
 از خدا از آنکه آن زن تو یا شی عزم مراجعت عزم فرمود عبد الله زید بنی زاع اب ابطایان خصوص  
 گردانید مانند عایشه گواهی دادند که این موضع دیگر است نه جواب و اول شهادت زور که  
 در اسلام واقع شد آن بود و صدیقه را خاطر بر سخن دوم قرار می گرفت تا عجب الله زید بر که بر  
 لشکر بود از عقب تا ختم خود را در میان سیاه افکند و آواز دادند که اینک علی ابن ابیطالب است  
 عائشه از بیم مخالفت لظرف آفت مراجعت توانست نمود و چون صدیقه دلیل طلبید تا دیگر بقیقت حال  
 استطلاع نماید بطریق جوابی که دلیل از افعال آنکه او غلط کرده با گشت کذابی رفته الصفا و فرمودم بعد از آن  
 امور و احوال بی بریل که در روزی شانی ازین بی بریل بنامی است که در روزی در کوفه روزی

بر میان جان بسته بر مختار فوج کشید باعث مصعب بن زبیر بمقتال جدالی رفع شهادت سید و انزال  
ملک از دست متغیر بود لا یندر فتم ما نمل شاعر

از حسد ایر و ز زاهد منع ما ز باوه کرد و نه کی آن بی تمیست را غم فردا می گاست  
و استیضاح دشمنان و قاتلان عترت طاہره اگر چه در نظر اعدا می بلبیت علیهم السلام واقع قبلیج بود  
لیکن نفس الامرات حاسن خصال مختار بود و در حقیقت بغیر این حسد مختار از دیگر محاسن عازمی بود ششم  
چشم پد اندیش که بر کند با و

عیب نسا پد هنرش در نظر

و اگر مراد از قبایح اقا و علی است را مدعی ظهور آن از مختار است ظهور آن از مختار از رو عقل و نقل  
خارج از سداد است اما عقل بحیث آنکه مختار بسیار حازم بود تا بحدیکه با وجود آنکه خود منصب عداوت بلبیت  
انصاف داشت و بنا بر روایت صاحب استیعاب کینه حضرت امیر المومنین علیه السلام در سینه اش فرود  
بود چون دید که مردم کوفه را در انتمام و طلب خون امام همام حضرت سید الشهدا علیه السلام دارند تا  
حسب جاه و طلب ریاست با آن قوم سازش و آمیزش نمود تا در ابسرداری قبول نمودند از آن  
باز ما حدیثش گاهی با همسارانی الفیبر خود سپرد احوت پس با ظهار امریکه ناپسندید و مخالف دعوی  
ریاست این سلام است چه گوید اقدم بنمود اما انقلاب این جهت که ارباب سخن سیر و تواریخ درین باب اختلاف  
دارند کلام برخی از علمای معتبرین قرن محسبت درینکه دعوی تمبی و آمدن می بر او از مختار صدور یافت  
بلکه او بنا بر فراستی که داشت اجبانا از وقوع بعضی سوال نمود در زمان استقیل اخبار منمود چون مطابق اخبار  
او واقع میشد بعضی جمال فرومایه امکان میشد این اخبار بطریق صد و ریافته شیعیه که از اجداد و ات احادیث است  
است و در سلاک نقاشی و حکم بود و از آنکه این شبیه از زمان جمال باین می بینند که این امر از فراست است  
قد روضه الصفا آورده نقل است که پیش از رسیدن خبر فتح مختار میگفت که عنقریب بر اہم بن مالک شتر بخالفا  
غالبند پس مرتب یاد و حسین بن تمیر خلان فلان را بکوفه خواهد فرستاد همه از جمله آن دیار صدق  
قول مختار را مشاهده کرد و امکان بر دند که بروی نازل میشود شیعیه با ایشان گفت که این عقیده فاسد  
رجوع کنید که امثال این حکایات ناشی از فراست مومن میباشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم فرموده که فرستاد مومنین را خط اشقی و هر زبانی ز کتاب اشرا آورده که مختار را فلامی بود که چهره

از تحلیله کوچ کرد بعد از قطع منازل و طی مراحل چون از بیابانهای ایران به سوی هند و  
لغتنده که سزاوار نیست که نخست بزیارت مدینه و بعد به سوی مدینه منوره  
روان او عذر خواهیم و آنگاه بمقصد شتافت این سخن گفته شود که سزاوار است که  
چشم ایشان بر مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام افتد و چون از آنجا  
بیقرار می آغازند که قغان و زاری با وج آسمان رسانند عداوتی که در میان  
بوییه که آنها را دیالمه نیز گویند در عهد سلطنت خود تجدید این بدمنه نه نماز آن  
هرگاه محمد بن الحنفیه وفات یافت کیسانیه را در تعیین امامه اتفاق است که  
که از روسای این گروه بود است گفت که محمد بن حنفیه تا که در سمرقند  
مخفی شده است بعد از مدتی ظهور خواهد کرد و غرضش آنکه هر چه پیری را بدستوند و بس با سلطوب  
سابق در مقام اطاعت انقیاد باشند و اسحق که رئیس دیگر از آن گروه بود بر سلسله  
خود را با یوباشم بن محمد بن حنفیه اظهار نموده گفت حالا امام دوست و مرئوس خود را انداخته  
و بعد از یوباشم اسحاقی قایل با ما است او شده اند و این در میان می آید از روسای این قبیله بود  
خود ادعای امامت نمود و جمعی از چیل با و چیل زاده های عبدالمهدی بن جعفر شریک می گویند بعد  
ابو یاشم امامت را بعد از عبد بن معاویه بن عبد الله بن جعفر تعلق دادند و جمعی نیز از شیعیان  
ایشان نمودند و یک جماعت از کیسانیه بآن گفتند که بعد از یوباشم امامت از اولاد ابوطالب تعلق  
کرد و با اولاد عباس تعلق گرفت و علی بن عبد الله بن عباس را امام دانستند با اولاد  
سلسله امامت جاری ساختند تا نوبت بمنصور و دایمی رسید و آن بود هم واقع شد و جناب  
صدورت گرفت و طرفه را آنکه این همه اشخاص که زعم خود آنها را امامه قرار دادند و بنام آن  
میگردیدند برای تمام زمین دعوی نمودند و خود را ازین امر دور می کشیدند و این روش  
انکار و تکاثر را معمول بر تکیه و خوف اعدا می ساختند که هنوز مدینه در دست مروانش بود و در  
تکیه مدینه بایشان از همین جا شیوع یافته و درین میان شیعیان هم در کیسانیه و مختاریت  
شده بود و مختارین بودند که بختیاریان بودند و در مدینه بودند و در آنجا

و اسرار و در وقت الصفا آورده از سلاطین و آن کسی که گذر کرد و عهد الملک بود  
 نیز از دست نه در عهد که رقم زده فلک بیان کشت مصداق میقولست و او از شخصه از سلاطین  
 اسلام که بجز و از یاد بود و ویرا از جهت اسماک شیخ الحجاره میگفتند و او نخستین کسی بود که  
 زده در وقت فتنه بود بعد از قتل ابن بریدینه آمد بالای بنبر فیه گفت لایا کفرنی احد بقوم ایستاد  
 در وقت که از جهت حقه انتقی شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده عن الطیبه قال کان  
 من مشایخ علمای عهد عمر بن سعید الخاضی بعد از قتل عبدالملک و کان اول خد رنی الاسلام  
 نبوی ختساری از ترویج پسرش این بود که سلیمان سولی ابن عباس را بر آنکس تا دعوی نبوت  
 آفتاب کرد و بارت بیت علی بن عبدالمد بن عباس را ایذا می تام رسید تفصیل این واقعیه چنان است  
 که عبدالمد بن عباس را بیاریه داشت که خدمت او میکرد و عبدالمد نوبته بان جاریه مباشرت نمود  
 بان بر او را این خلعت عبدالمد غلامی از مینه آن کینه را بخو است و از آن غلام  
 نامی را عبدالمد پسر را به بندی گرفته سلیمان نام کرد چون عبدالمد بن عباس وفات یافت  
 سلیمان بر آن شد و بعد است ولید بن عبدالملک که نسبت و چون همیشه بیان بنی امیه و بنی عباس  
 داد و زمین در حرکت بود و ولید سلیمان را بر آن داشت که دعوی کرد که پسر عبدالمد بن عباس ام  
 و چند کس بر او را عبدالمد نبوت سلیمان در محله قاضی دمشق گواهی دادند و چون قاضی خلافت  
 را می ولید توانست از حکم فرمود که سلیمان از اولاد عبدالمد بن عباس است بعد از آن  
 سلیمان را تخریب نمود و از علی ابن عباس میراث طلبید و ازین میراثی تام لعلی بن عبدالمد  
 کذا فی روضه الصفا ذکره فی احوال ابوسلم المرزومی بالجمله ازین کرده مکارمزور و فرقه  
 غدار بعد و مستعدیت از این بقوات را بر مختار افترا بسته مشهور نموده بود چهارم آنکه قول  
 اول کسی که در اسلام بهم با تمام شو انچه دشمنان بر آورد و مختار است در حیرت است چه اول کسی که  
 رسم نوبه دشمنان و عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام بنا گذاشته بنابر آنچه از کتب  
 تاریخ دریافت میشود سلیمان بن عمرو صحابیست رضی الله عنه و در روضه الصفا گفته بود  
 چون لال محرم سال مذکور شد سلیمان بن عمرو از کوفه برآمده بنحیل را لشکر گاه ساخت بعد چندی

بنحیل

چه برخی ازین اشخاص بروعت ایمان افکار میکردند و در ۱۰۰۰ شب پیش از روز قیامت  
 قرن سیر واضح است در مقام پذیرش اقبال مبارک است و همیشه از آنجا که ازین طریق علی بن ابی  
 است که ابوسلمه روزی را تربیت کرد و براسان فرستاد و امیران و بزرگان را از آنجا که  
 بدعوت مره آن صلح تعیین فرموده و عاقلین بوسه خورشید میدادند و از آنجا که ازین طریق  
 امر دعوت و استیصال اعدای سیر و انکار بر ایمان نمودند و در آنجا که ازین طریق  
 نماندند و در وقت الفقه ضمن احوال ابوسلمه روزی سینه و دهان ازین طریق  
 اختلاف کرده اند حمزه اصفهانی گوید که اول حمزه بن ماری است و در آنجا که ازین طریق  
 بود در سنه ۱۰۰ هجری و ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز و حمزه گوید که ازین طریق بود  
 و از غراب تفافات آنکه گودرز در عزای سینه و ش سیاه پوشیده و غیب نیست غیب بود  
 در حین و در لباس سیاه پوشیده و در غیر متبک خندیدمترین مخلوقات اوید ازین طریق  
 و ابوسلمه نیز تحقیق پذیرفته و آن است که چنانچه گودرز بقول بعضی مؤمنین امین بنی سراسر  
 بخواست کرد ابوسلمه نیز کینه بی باشم ازین مردان یا زخواست خود فرزند و در وقت الفقه  
 برین گفته اند که او از نسل بود چه حلیم است پدرش سلم نام داشته نام ابوسلمه برای هم  
 ابواسحاق بود در اسفهان متولد شد و در کودکی نشوونایات در نوزاد و سالیک بخداست  
 ابراهیم امام رسیده ابراهیم یا وی گفت که تعبر نام و کنیت خویش کن و او خود را عبدالحق  
 نام نهاده جهت کنیت لفظ ابوسلمه اختیار کرد و ابراهیم دختر عمران بن اسمعیل که مشهور  
 یا ابوالنجم بود در سال نکاح ابوسلمه در آورده او را امیر شیخ خود ساخته براسان فرستاد چون  
 علم دولت وی ارتفاع یافت دعوی کرد که من از فرزندان سلیمان بن عبدالعزیز بن پیام  
 انتمی و فرستادن ابراهیم قطعه را با الواسی ظل نزد ابوسلمه تعیین نمودن او بدعوت منسوب  
 بود و چون پیوسته و از آنجا که زید بن علی شهید ریجی بن زید است رضی الله عنهما که این هر دو  
 بدعوت و ایمان خود انکار نداشتند و خود را در زینت میدادند و کتب توان بخوانند

اتان عین ابوسلمه بن عبداللہ بن ابی شیبہ و ماہوت و ماہوت کو ذبح نمود و او را  
 ذبح کرد و خورشید را بن محل بدین عزت تا از روز بد مدین علی بزم مردم مروان حماد و  
 شد بعد از آن که در جنگ معین بر سر آمد و با بندگان و لشکر و اعیان مانند  
 بنات النعلش متفرق شدند و ایچہ آنکہ چون محمد است شد و ان بیت ایت بول بگو شد  
 فرود آمد اسپ و رسید و حرکت پیدا شد مردم تصور آنرا و را حادثه دست داده بزمیت رفتند  
 بعضی از طرف گفت اند و بیت الہ و بولہ چون خبر بزمیت مروان بسفاح رسید بزم خود بعد از وقت  
 دست از طلب مران باز نداشت و او را بجزگ آورد و بعد از اکثر و ایت شام را در تحت تصرف  
 آورده و مشق این بزم متوج ساخت و انواع در تعاقب مران تعیین شده بود در موضع که آنرا  
 ذوات السلاسل میگفتند مروان رسید و در شامی جنگ شخصی نیزه بر تپیکاه مروان زده از پیش  
 سبداخت سرش پیش سفاح فرستاد قتل مروان در وقت کج سزا شین و شین واقع شد مروان  
 شاگرد معدین در هم بود و ندیب او داشت ازین جهت او را جدمی میگفتند و بعد میگفت  
 کہ قرآن مخلوق است و بعضی اقوال ناشایست دیگر در دین از بعد نقل میکنند چون سر مروان  
 و پیش سفاح رسید سفاح سر بچیده نهادند اسم شکر الہی تقدیر سائید و بنمید بساط عدل  
 و اذ قیام نمود در سب و تلا شین و ماہ بار او در خود ابو جعفر و اینقی و ابو مسلم مروزی  
 بچ بیت احد الحرام استعدا یافته بعد از اسے متاسک حج در سیزدهم ذیحجه در موضع انبار  
 در گذشت مدت خلافتش چهار سال و ہشت ماہ بود و بعضی چهار سال و دو ماہ گفتہ اند و بعد از  
 ارتحال او برادرش ابو جعفر منصور و اینقی بر سر خلافت متمکن شد پس ثابت شد کہ صورت  
 گرفتن این خیال موہوم در وقت ابو العباس سفاح کا اولین خلفائے عباسیہ بہ اتفاق شد  
 در وقت ابو جعفر منصور کہ بعد او بر تخت سلطنت جلوس نمودہ بالجملہ از تبقول امثال آن  
 معلوم میشود کہ جناب محمد و می قطع نظر از کشت و کرامات تاریخ مروان عدیم النظر اند و وہم  
 آنکہ آنچه فرمودہ طرفہ تر اینکہ آنھہ اشخاص کہ بزم خود آنھہ را ائمہ قرار میدہند و تمام آنھہ  
 بیعت میکردند برای تمام ازین دعوی می نمودند و خود را ادور میگفتند کہ بابت این چیز منع است

بعضی از گفتارهای ایشان است بینه موت اوفی این شدن و تکرار جدا از هم می پندارند است و اول  
 حسی لا موت اعتقاد کردند بشیر یا امت است بفرمودن آن عبید بن جریج که قولش تا مدت ها پس از آن  
 جمعی کثیر اتباع ایشان بودند و انجیب امیر باستانه ای که بر او تکیه با شیبند زید بن سنی و سید بن  
 امامیه را بیب تعهد و وسعت نمود و مخالفان و دشمنان را سب و سب و سب نمود و این را در کتب معتبره  
 خویش خود در بیب بر آید که در شیب و در بیب چنان بود که از شیب سید بن سنی و سید بن  
 و زاریه فرق ایشان به انداختن در اقوال مستعده در میان است بینه موت سید بن  
 کلام او شعر است که فریاد تا زید شیب در غنی است که در آن است  
 زین العابدین علیه السلام و قیام زین و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و این شعر است  
 است زیرا که خروج دشمنان از میان و تسبیح و توبیخ و توبیخ است و این شعر است  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام در عهد سلطنت هشتمین امیر محمد بن عبید بن جریج  
 یا بیست دو با اختلاف و ابیات و الفاظ و در عهد کتاب گفته و این شعر است  
 ستر احدی عشرین و ماته و قال مدین الحق بن موسی قتل علی است و سید بن سنی  
 و ستر عشرین و ماته و قال زین بن علی قتل ستر شین و مشرین است و این شعر است  
 و قال بن زردا و القیل و هو ابن ثمان و اربعین سنه تفتت امام محمد باقر علیه السلام پیش  
 ازین و اربعین سنه سال و سنه یک صد و چهارم و در لب التواریخ در سنه یک صد و چهارم  
 از واد قانی بعالم جاو وانی امقال فرموده بودند هر چند این مقدمه بر سر که اندک قلدا ازین  
 سیر و تواریخ دارد و واضح و لایح است بنابر اینان قلبی جمله و او باش که کلام محمد باقر  
 کالوجی المنزل من السماء پیدا اند بزر عبارات کتب معتبره به درت نمود و میشود و در عهد الطاهر  
 در ذکر احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده محمد الباقری بن علی زین العابدین بن علی  
 بن علی ابن ابیطالب علیه السلام کنی ابی جعفر و لقب یا الباقری و او ابی جابر بن عبد الله  
 الانصاری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال یا جابر انک تعیش فی تنزک جلا  
 سر او که در عهد الطاهر است و در عهد الطاهر است و در عهد الطاهر است



حضرت امام زین العابدین علیه السلام ازین عالم فانی بعالم باو دانی خراسیدند زید بن علی بن حسین  
که لقب بزرگشید است بر شام بن عبدالملک بن مروان که پادشاه وقت بود خروج فرمود و چون  
نواح بصره و عراق رسید جماعت از شیعه مختلفین با او همراهی کردند زیرا که اولاد مروان بحسب  
عمل ایشان قابل ریاست هم نمانده بودند و دوازده هزار کس تا سی هزار کس از شیعه سید  
از آنکس نیده مختاریه بودند و برخی قائل باماست حضرت زین العابدین نیز همراه او شدند  
و زین العابدین به سبب بن سلفی که از طرف هشام امیر عراقین بود دستگیر شد و حضرت زید شید  
به سبب ترمای از آنما شنیدند با زجر و توتق فرمود و ایشان آنها را تقید شد بدینو که کتب  
تو را ازین امر شنیع ممانعت نمایند چون قتال نزدیک شد و نوبت از سبب تیر انداز شد سیف و کمان  
بیاورد و وقت امتحان تشیع و محبت اهل بیت رسید میانه آنکه با چرا از سبب تیرامی صحابه شنیع  
به کس رفاقت او را منعی شده او را در دست دشمنان خونخوار او سپرده بدستور قضیه حضرت امام زین  
علیه السلام بنامی خود خریدند تا آنکه شید شد و درین ماجرا طرفه انقلابی در تشیع راه یافت جماعت  
بازید شید ماندند و در ایشیه خالص لقب کردند و قائل شدند که امام برحق بعد از حضرت  
سین بزرگشید است و شهادت که میراث آبا و اوست نصیب او شد و جان خود را در راه امامت  
باشت و امام را همین میساید که از کسی بجز خدا نترسد و بشیر برآید و پروا نماند و ترک رفاقت  
کس نکند و جماعت را که محبت او پیدا شد و بکوفه گشتند و انفض لقب نهادند بلکه خود زید شید برحق  
آن بود قایم و دروغ زن فرمود و فضاوت نام الروافض و این جماعت را نیز بعد از جموع  
بیست و نه خود کنگاش حسین امام برامی خود در میان افتاد و خود را با امامیه لقب کردند پس برحق  
قابل شدند با است حسن شیخ که فرزند حسن مجتبی علیه السلام بود و اکثر قائل شدند با امام محمد باقر  
علیه السلام که افضل اهل بیت آن زمان و اعلم و اوسع و اجد ایشان بود و جمیع شیعه کسانی که  
مختاریه را باین مذهب دعوت آغاز نمودند و دعوات این مذهب که رساسه این گروه  
اند هشام این حکم و احوال و هشام بن سالم جو الیق و شیطان الطاق و یمنه و زراره بن  
امین کوفیت بعد از وفات حضرت محمد باقر علیه السلام این جماعت را با اختلافی جدا



در این باره و علی بن ابی طالب را تمام الیه و اعتقاد و قال له بعد ک رسول الله صلی الله علیه و آله البقره علیک السلام و  
 زید بن علی بن عثمان بن عفان بن عبد الملک فقال هشام ما فعلت لو انک البقره یعنی البقره فقال یزید قد باعتموه  
 فی حین ما بیته و اتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله البقره و هیست انت البقره تنحی البقره یوم یقیمت  
 فی یوم یقیمت بر عقل است النار و امام عبد الله فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم  
 السلام در این باره و او را بن جمعت له ولاده العس فی الحسین کان واسع العلم وافر الحلم و جلالت قدر  
 و شرفه ان ان نیته علیها و اینست مع نسین یا المدینه فی حیات جد الحسین علیه السلام و توفی فی  
 ریح الاخرس ریح عشر و ماته فی ایام هشام بن عبد الملک و هو ابن خمس و خمسیین و دفن بالبقیع  
 و عمل معنی آنکه حضرت امام محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام کنیتش ابو جعفر  
 و لقب او باقر است و وجه تسمیه آنست که جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله روایت کرده که آنحضرت صلعم بجابر فرمودند نزدیک است که تو زنده بمانی تا آنکه به پیغمبر  
 از اولاد مرا که نامش نام من باشد بشکافد علم شکافتمی چون او را به پیغمبر سلام من باورسان چون  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پیش جابر تشریف فرما شدند جابر از نسب آنحضرت استفسار کرد آنحضرت  
 نسب شریف را بیان فرمود جابر برخواست و معانقه با آنحضرت نمود و گفت جد تو رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم ترا سلام میرساند و چون زید بن علی نزد هشام بن عبد الملک رفت هشام از او پرسید  
 برادر تو بقره را چه در پیش آورد و مراد آن ملعون ازینقول کتابیه آنحضرت محمد باقر علیه السلام بود  
 حضرت زید در جواب گفت بنا بر شدت مخالفتی که با حضرت رسول خدا صلعم داری آنجناب را  
 بقره نامیدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را باقر نامیده بود و در قیامت نیز مخالفت آنحضرت  
 خواهی کرد و او در بهشت داخل میشود و تو در دوزخ داخل میشوی و او را ما جد و اکرم  
 ام عبد الله فاطمه بنت حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب است و آنحضرت اول حسیه  
 است و واسع العلم وافر الحلم بود جلالت قدرش از ان مشهور تر است که تمییه بران ننوده  
 آید در سنه پنجاه هجری در مدینه منوره در حیات جد بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام  
 در سنه پنجاه هجری در مدینه منوره در حیات جد بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام

یکن در حین اختلافات خود میگردید و هر که با او در خور راه را نبرد و پیرایه این زمانه قیامت را بر او نداشت  
 و او همه از طرف اهل سنت پیدا شده باز آنحضرت در شامی آمدن بقایای این زمانه پدید آمد  
 آن میمون قداح بن شیبان تبرقوت اویسی در بیابان تاب شد و غنای آن زمانه و بندگان او را بچشم خود  
 نبرد و پسر خود را که نیز احمد نام داشت خلیفه خود ساخت و آن پسر نام او در راه راه شد و رفت  
 او اول را میر و لشکر رفت و اینجی بخت بقایه نوانسب و نبرد و نصب ایشان را علی بن ابراهیم  
 بعد از آن مغرب زمین و نادر و در خجایب را از سر و در و پشاه آمد و نانی بهر راه اجبت نمود  
 پسر علی شد بعد از او پسر او محمد نام بمقام پدرشست اول مغرب زمین را آورد و در آنجا جوهر  
 پدر او افزود و دعوی کرد که من مهدی موعودم و همه بیایند و این دنیا را از دست من بخت و  
 روند و بر افریقیه و دیگر بلاد مغرب مسلط گردید تبیح خود را بصدای عقب رویان و با پیغمبر  
 در آن اختلاف و افتراق افزود و فرقه شد بیشتر آنکه مستوفی از اول ائمه مهدی خود را بطریق  
 و مغرب بود اولی است بر او خود که نیز نام دارد شد بعد از خود نشانی خود و در بنابر است پسر خود  
 مستطیل بود بر نفس کردی بیعتنامی نص اول گفتند و در راه راه گفتند ای نفسانی انو یا شکر  
 انصاری اول کار خود کرده بود و جمعی دیگر نفسانی با نام خود نص اول قرار دادند مستطیل امام بیعت  
 روند باز از فرقه اسماعیلیه شیعیه که محمد بن برقی گفته میشد در راه راه از خراج گردیدند و در صد و پنجاه  
 و پنج و خود را بعلو بیعتی ساخته دعوی داشت آغاز نما و حال آنکه در راه راه علویان نبود آنرا که بعضی از  
 علویان با او را نکاح کرده بودند او همراه او در خانه آن دعوی برایش شده بود خود را بان  
 علوی منسوب کرد و بر خوزستان و بصره و هواز مستولی شد و خلق بسیار را گمراه کرد و فرقه خود  
 بر برقیه لقب ساخت مستطیل عباسی شکری بر سر فرستاد و شکست او باز شورش کرد با شکست خود  
 در همین نزد و نور و پانزده سال گذرانید آخر در سنه و صد و هفتاد و شکر می گران بر سر آمد و او را  
 او بعد جدا تمام در قتال و جدال هر میت ناشایق گفتند و برقیه اسیر شده بغداد رفت مستطیل از آن  
 و بر او کشید باز در سنه و صد و هفتاد و شکر یک از دیگران اسماعیلیه پیدا شد نام او حکیم بن اشم که در  
 بیعت عقب کرده بودند مدعی نیلسون و ما هر و هر صنعت خود و این بلافتت و علم شعبان علی السلام است و در راه راه

پنهان، آنکه استراییک، ذاباکا و مذمبک و گرده نو در ایمنونیه ملقب کرد و چون از کوهستان  
 خاطر خود جمع کرد، در بازو و حامل نمود و شخصی خفت نام نایب خود ساخت و بحر اسان و قم و کاشان  
 خصیت نمود و به دعوت کرد و خود مبسر و متوجه شد و در پی افسلال معنوی آنها گردید و تخلص  
 ایسر شد و نسبت به شیخه آنجا را بندهب میونیه دعوت نمود و گفت که مذهب البیت همین است و اهل البیت او  
 و جمیع فرق ساین از خود مذهب تراشیده و در ضیق تکلیفات و تشریحات گرفتار شده اند و از غلایذ و طیبات  
 محروم، نه باز متوجه شو و شیخه آنجا را در همین خارستان کشید و در بعضی بمات نیشاپور قائم  
 گردید چون خبر به ساسی اهل سنت رسید، در پی تنبیه او شدند خود را پنهان بر آورد و نسبت که متوجه شد  
 مردم آنجا را اغوا شروع کرد و تا بود کار او همین بود و چون تا پنهان ملک الموت کار او را تمام کردند بعد از  
 احمد نام پسر او قائم مقام پدر شد و شخصی که غیبت نام داشت نایب خود کرد و بلکه عراق فرستاد این  
 غیبت مراد می بود او بیست شاعر و مکار و غدار اول مصنفین باطنیه است او را کتابی است سه به میان  
 در اصول مذهب باطنیه و آن کتاب را مرصع کرده است با مثال عربی اشعار و گلش ایشان و در ضمن  
 استدلال چهار و آیات بسیار می آرد و معنی ضو و صوم و صلوة و حج و زکوة و دیگر احکام بطریق باطنیه  
 بیان کرده و بشواهد لغت آنرا با ثبات رسانیده و بگوید مراد شارح همین است و آنچه فهمیده اند محض  
 نظایر است و در زبان غیبت مذکور مذهب باطنیه را رونق عظیم پیدا شد و مردم را روش جدید  
 سهل که کمال بسیارکی و اباحت در آن یافتند بغایت پسند خاطر و دلچسپ افتاد و هزاران هزاران  
 و فاسق در ربط اطاعت او درآمدند و از بلاد دور دست نسبت او دیدند و  
 این ساد و در سه و دو اتفاق افتاد که در حدیث صحیح ظهور الایات بعد از امامت  
 اشاره بیان فرموده بودند و اینجاست شیخ بالحاد و فلسفه انضمام یافته و بول و بر اثر و خون  
 آینه طرفه معجزه بهر سبب که در حال هم بصدول رشک آن بسرد و در همین اثنا  
 که غیبت با وج فسلالت رسیده در اغوار سحر کار بهما می نمود شخصی نزد او آمد و گفت  
 که بی درجه خیال بر ساسی اهل سنت و جماعت میخواستند ترا بکشند و خبر دار شو و راه خود بگیر غیبت  
 بجز استماع این خبر و حشت اثر اقتان و جنون و سرسبب بهر و شاهجهان گرفت و مدتی با خفا گذشت

از خدنگاران با او را در زمان کشت و این انور سوره صد و یکم شد پس از وی پسر آن بو طالب  
 بود قائم مقام او شده قوت کثرت بسیار پیدا کرد و پیوسته با این کوه سز سز و هفتاد و هشتاد و نود  
 مذہب باطنی را روح عظیم از چون صولت و فی بوجده تحت روح غنی شکسته شد و بر اثر او  
 برآمد که نامش محمدان بود با نام محمد بن اسمعیل مذکور و بعد از او در شش شصت و پنج هجرت  
 و نامیوت و است بومی و عود که دنیا پر از خداوند خود بدست او بود برآمد و چون خود را  
 بقرامط لقب کرد و این لقب بر تبار او بجدت یافت. ابان و سز سز به کوه قرامطه یافت  
 اشیاع او را با این لقب یا میگردند و اندر اصل قرامطه لقب را برینست چنانچه در عهد خود  
 انشاء الله تعالی و بعد از محمدان ابن ابی اسلمه بنی است و مخی لغت محمدان بنی است و لغت جدا از اسمعیل  
 امامت به برادر او که محمد بود رسید و بعد از او برادر دیگر موسی شامی است و بد تدریس و راه او که  
 عید اعدای غیر خود صادق است و بعد از او برادر دیگر اسحاق بن یوسف است انکار امامت محمد بن  
 اسمعیل هم با لکنی تا آنکه اسکر حیات و محبت او بود و از آن خود را شمشیر لقب کرده و بر سر قرامطه  
 و خلقیه و برقیه و مقتضیه و جنابیه و قرمطیه همه شاخه ها بنشینند و در اصول عقاید بهر مذاق  
 ندارند مگر در بعضی نواح و اصل انقاد کلی باطنیان آنست که عمل بر او من لغت و فرض است بطول  
 آن لکن مذہب باطنی شده اند و از آنکه زجمل آنها مقتضیه خدای تعالی تر و نزدیک و باطنی است مقتضیه شد  
 اند و اهل تاریخ چنین گویند که در میان برقی و مقتضی و قرمطی و سز سز مسائل پنهان میشد با هم  
 موافق بودند در غرض و مقصد زیرا که مقصد همه ایشان قتل سالیس بود و برین مذہب شرعی و اصول  
 اهل اسلام و برگردانیدن مردم از روشدین بر رنگه که ممکن باشد و بهر موسی که سیزده اول  
 اصوات مذہب نمود برقی است بعد از آن مقتضی و جنابی از حسن از یزید و اولاد او غیر محمد و  
 که ابتدا سه تنگون آنها سابق مذکور شد هر چند در اصل عقیده از اسمعیل بود لکن لیکن  
 و عربی که در دست ایشان افتاد بنا بر تالیف قلوب مردم آن دیار در نظوایم شریعت تعلیم  
 دارند و از راه احکام شریعت با ائمه تمام مینورند و شیوه خلیف خود را در خلوت بطریق باطنی  
 نیز دلالت میکردند و این کلامه **اقول** پیغمبرین بنجد و هر مردی است **اول** نگارند

و کثیر مدیم قدری یک یید نیست و غراب بسیار از و ظاهر میشد با آنکه چاهی در شهر خنوب ساخته بود و از اینجا  
وقت غروب آفتاب برآمد و صبح او تاج فرسنگ و شن میشد و قبل از طلوع فجر غراب میگشت و او خود را چنان  
امید را بر میگذاشت و شنید و او صد نقش می نمود و جمعیت او بسیار شد بحدیکه ملوک و اهل انهر از دست او عاجز آمدند  
تا اینکه جدا و جدا به باستان ملوک و لالانه لشکریان بر سر او فرستادند و او پامی ثبات امده ۱۰۰  
مقاوم این نبره از به طرف برو و احاطه نمود با یاران از لشکر خود در قلعه حصینه که برای این در سیاه  
بر قلعه بن ساخته بود و آنجا بود متحصن شد سالیان و در آن قلعه خاصه کردند علف وانه مسدود ساختند  
س اجماع خود را در درگاه نقش نیم از دستهای آنها به شراپه هرگز نترسیدند و اینها که  
جمله آنها را در آتش بهت و خاکستر را در یاد پانچ بعد از آن خود درخی که در این شراپه در قلعه  
خاصیتش آن بود که هر چه که در آن اندازند آب میبود در آمد و فانی شد و هنوز مردم حصار را گمان افکار  
او در قلعه قایم است زنی نوجوانی در گوشه از گوشه قلعه در بعضی بیوشن نشاده بود بعد دور  
که بیوشن در قلعه با خالی از یار و اعجاب میدید بحبت وحشت تمنائی بر دروازه آمده فریاد میکند که در  
چرا من کیست مردم بالایی بیج و باره بر آید می بیند که قلعه خالی مقرر است در دروازه را کشادند  
فوج فوج در آمدند هر چند تمهیل کردند اثری از جنه با هم محصوران نیافتند بعضی از اجماع او که  
اول بر سریت متفرق شده در دیهات مخفی شده بودند این واقعه را شاهد صدق بر اهل بیت  
و دانسته بحال فرحت و شادی نمودند که او بلاشبه با یاران خود بر آسمان رفت ای شرافت نیز همراه او میسر  
و باین ترقی قاری شدیم آخر با از زبان آن جناب در قلعه مرض بیوشن و گاه گاه بر او  
در در میان بعد او آواز مطلع میشد قصد واقع ظاهر گشت و جمله سازی آن شبست و همین وقت  
موت بر آگراه کردن پس از ندان واقع گشت و نیز در عهد مستقدم مردمی از همین قه اسماعیلیه  
بگردد که او را ابو سعید بن الحسن بن ام قالی میگفتند اول خروج او در بحرین بود بعد از آن  
رفته بر بحرین و طلیف و سایر بلاد بحرین دست یاب شد و مردم را بهدیب باطنیه خواندن آغاز شد  
و تا یگان خود را بجنایه طیب ساخته و این این گروه بعینه آئین سلمان گروه بود معاش و کسب  
ایشان غارت کردن دیهات و می کردن سواشی مردم و تا حقن تو اهل قتل سالیان بود و آنرا یکی

عبد الرؤف سناری شرح جامع صحیح در ابوالحکیم ذکوانی مؤید من القیاس حدیثی اوراق و در آن  
آن سعید و غیره و چون آن را مثلث من طبقه البخاری قال السیغ نفوس من رزق بنده علی بن موسی  
تفسیر الالیه فی النبوة و انما اراده و انما فی النفس لکنه کلامه و قاضی ابی یوسف یسبیه فی حدیثه  
من طلب العلم بالکلام تزدق و امام احمد کتبه علماء الامم زید اقره من ان رسوله ما یخبر  
عنه ابو نصر قارالی و ابو علی بن سینا از ابا یعلی اسامیه اندام و در آن حدیثی در حدیثی

تکفیر او نموده بودند و در عرض جوابی و کتبه شعری

کفر چو منی گزاف و آسان نبود مخلص ترا از این من میان بود

در دهر چو من یکے و آن به کافر پس همه هم بیت سوسن بود

بر منصف خیر محض نیست که قول متشبهه قشریه مناط اعتبار نیست بلکه تکفیر است جماعه اهل حال نیست است  
که حکم بزندق او نموده باشند و نعم ما قبله و انما اتک مذمتی باین معنی است که فی حدیثی از ابی یعلی  
تزدق عبد الله بن یحیی بن قدام و قدح او مقدوح است و ابی یعلی در حدیثی از ابی یعلی  
و جماعت بلکه در صحاح اینها مانند تزدقی و ابن ماجه در دو یا نه و صاحب بزرگین شرح زبده  
و این غیب اگر نیز تاریخ خود در ترجمه عبد الرزیم می از حضرت علی علیه السلام و ابی یعلی که از انس  
شیما بکم و فخذوا شعركم و استاکوا و تزیتوا و تظفون فان بنی اسرائیل لم یکنوا یفعلون قرین نام  
در اسناد این و ابی یعلی بن یحیی بن قدام است چنانچه سناری در فیض القدر به عزت بیان  
فرمود و نیز در تفسیر عالم التنزیل بغوی در ضمن تفسیر کرمه الحی سسکله بدیفر ذکا کاشف ان یهون یسکت غیر  
فموا علی کل شیء قدیر تخریج نموده اما عبد الله ابو احمد الملقب با عبد المسلمی اما ابو العیاس الاصم نا احمین  
شیران المرسله اما عبد الله بن یحیی بن قدام اما شهاب بن حراس عیبه الملک بن عمر بن عباس  
او در حدیثی قال یرسی الینی بینه ترکیب من شعری ارد فنی تعلقه ثم سار طیار ثم التقت الی تقی یا غلام  
فقلت لیسک یا رسول الله سلم قال انقطاعه یحفظک احفظ الله تجده اما کتبه و فانی رخا و  
یعرفک الشدة و اذا سالت فسل الله و اذا استغثت فاستعن بالله قدس فی العلم با کاتب غلو  
حسب الخلاق ان ینفوکا لم یفقد الله تعالی لک لم یفقدوا علیه الوجد و ان یذکر الی الی الی



این انقلاب رابع است قولیت سمانت چه بنا بر دعوی که کرده است و تمهیدیکه نموده که بعد از وفات هر  
امام انقلابی در تشیع پیدا آمده است تفصیل این انقلاب انقلاب سنی است نه انقلاب اربع بیچ حال التفصیل  
مطابق باشد با جمله اقوال موبه حیرت نظارگیان گردیده معلوم نمیشود که انقلاب در اجمال است یا در تفصیل و دیگر  
آنکه سیاق قول و در بعد از مرد موهم نیست که لادله مرد چنانچه در اقوال آمیزه تصریح بان فرموده  
و اینجایی در شیخ معتصم علامه فن انساب بخلاف آن تفهیمش نموده اند در عمده الطالیفی نسبت الی بطلان موده  
و اعقبت بن اسمعیل بن جعفر بن جلیل اسمعیل الشافعی و بعضی اشاعرانتمه و دیگر آنکه حکم نزدیک بودن عبد  
بن میمون قدام کذب نفس است در کتب رجال امامیه مذمت و قدح او مروت نیست بلکه بخاشی توثیق  
او نموده علامه علی در خلاصه الرجال میفرماید عبد بن میمون القدام سری القدام رو ابو هرون  
وروی هرون ق و کان ثقة حسن النیة جبرئیل بن احمد از محمد بن عیسی روایت کرده کان عبد الله بن  
میمون یقول بالزید مر علت قدح او نمیتواند شد چه اولاً جبرئیل اوی انیقول غیر موثق است معارف  
قول بخاشی نمیتواند شد زیدی بودن شافی توثیق نیست بر تقدیر تنزل میتوان گفت که مراد از انیقول  
آنست که عبد الله بن میمون معتقد بود بوج از خروج بسیف بغیر زدن امام علیه السلام هر گاه غرض زدن  
تروج مذسب حق و ابطال ایل ظل بوده باشد مانند زید شمشیر رضی الله عنه که معتقد آنجناب همین  
بر منصف خیر نفع نیست که درین قول صلاح حد در کتب فاضل مجلسی در رجال و فقه المتقین بعد از  
روایت جبرئیل بن احمد فرموده و لیکن انیکون ذک تسلیف قلوبی لعام و یوئیده انه لم یقل اید  
و لیکن ان یکون لامقاد الیهاد و امثالهم یصل الیه شیء فیها من العاصمین و الله تعالی علم  
و العلامة رودة بالضعف فهو اما الجبرئیل فلان لم یرو به توثیق و اما محمد بن علی کاطنه مع معارفه قول آن  
که و انکان الحکم بالثقة لانیافی لزید لکن انظا بهر انه انکان زید یا ل ذکره آنچه از کتب معتبره معلوم  
میشود آنست که عبد الله بن میمون قدح در اکثر فنون عقلیه و نقلیه و علوم فلسفه و حکمیه و سایر علوم  
غریبه مانند نیرنجات و طلسمات و غیر ذلک مهارت و توغل بسیار داشت ظاهر بعضی از علماء متفلسفه تشیه  
فخالفین که اعداد حکمت و معرفت اند با نخب حکم بزدن او نموده یا شد و بعضی جهت خبر از علمای عامه  
حکم بن زید بن محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادیر الاصول را که از محمد بن علی است است نمودند

عن المطول لخواهر اوردان کتاب بیان زود مردم غیره گفتند که این  
 اوست که در وقت حاجت دست و آزارین معنوات متزود به  
 نوشته با آنکه هیچ جمع بین آنها و اول طریقت است با هم  
 مستقیم است نگاه نیست من دلی قیید البیان و دیگر آنکه قوس در پیش  
 و اول و در آن حقیقت است طرفه چون بهر سیه از میان همه بعد  
 سوا حق مذاقش از قشر به محض استشفه نیست است و در باغش  
 از در یافت و قایق عورت مسزوده و اند بر سر له و یک بصیرت است  
 کاشمیس را بعد النمار لایح و روشن است که جمع ظاهر با حق تطبیق نفس به نفس  
 و حتمی شدن آن در حقیقت آیه است از آیات الهی بسیار است و در  
 ظهور آیات بعد اتمین شایان فرموده اند در حقیقت دینی بهر حقیقت  
 از ترکیب عین عقل و نقل و ادویه قلبیه ظاهر و باطن است و در  
 عوایت بدست عطاران و کاکین دین بر طریقه چون غایب به سپیدار  
 طار اعلا بعد دل رشک آن پیرند تا سب لؤلؤ و نظیر لؤلؤ و در بدو بصیرت  
 اوست اگر حتمی باین امر شود و راست قال صد تعالی سن ثان فی ذلک  
 اعلم و اضل سبیل و قال عز من قائل من لم یجدل فیه فیه لیس فی  
 اثنا که غیث با وج شدالت رسیده و اغوا و سحر کارها بنمودن شخصی  
 در چه خیالی روسا اهل سنت و جماعت میخواهند ترا بکشند خبردار شو  
 سنانی قول اوست که بعد در بیان فرق شیعیه گفته چه اهل سنت و جماعت  
 در آن زمان وجودی نداشته چه در آن وقت زمان ما این معنوی بود  
 پسرش بود و در نهایت ربه هنوز تحقق و تفرقی نیافته بودند و تا بعد از  
 مباحث آیه از فرق کبسانه قرار داده میگویی بسیار است بن عبد  
 به با ششم امام دانند و بعد از علی انتقال در اولاد او با منصور عباسی  
 اعتقاد کنند و دیگر



مردی بود پس گفتند بر سر کوه بود فلان از آن به آن دوران پیش  
 او مردی زبانی و چالاک بود و او را در آن پیش گفتند که ای فلان  
 سزاوار است که جماع و دعوت این مرد مستحق سازد و چنانچه  
 ملک مسیحین بنام بودند او را در میان شصت ساله بود  
 با پادشاهان پیشوایان و در دهه پنجاه سالگی در میان  
 روانه کردند و پادشاهان با او فرستادند و در میان  
 اعانت کرد محمدان بن قریب را که در آن وقت در آنجا بود  
 گفتند و دیگر آنکه ذیل و تالیفات اسلامیه شخصی از محمد بن  
 اول آنکه از جموع کتب سید و تواریخ معروف پیشوایان  
 نموده است در این تواریخ در ذمه ای بسیار از او می  
 حکیم بن هاشم سازند و ما و منتخب از وی در بولیت  
 چشم فرود گذاشت به این سبب از بار حق خوانده شد  
 بر در آمدند و ولایت کش و منتخب بر سر حق از آن  
 این بر اینک و ستاد چون بحث فرمودند در شریک  
 او پیش باقی ماند بدین سبب اتباع او همراه شدند  
 بر قریب با مقتضای معاصر بودنش با مقتضای  
 معاصر بودن دست معتقد اینجا پذیرد ایمان  
 در سبب بر سر ریختن مگر گشته در سبب و شایسته  
 معتقد مردی از همین فرزند برآمد که در ابوسعید بن  
 بود آنرا یکی از خدمتگاران او را در تمام داشت  
 خالی از دو شق نیست اگر راجع بقتل ابوسعید باشد  
 مقتدا رفته باشد اولش که گشت او را در سبب  
 مقتدا رفته باشد اولش که گشت او را در سبب





فتنه چنانچه اید ازین کتبه ورق در حال ابو سعید مذکور نوشته است و اگر راجع بخریج  
 ابو سعید باشد حدت و قبح در شانیه هجرت با معتقد است در روضه الصفا فرموده در ربیع الاخر سنه  
 تسع و آن در سلطنت و فوت شده از آن حقیقت بقول سعومی نه سال نه ماه و دو روز بود انتهای هجرت  
 از مدینه بود و آن وقت است از آن معتقد چه این فرض تقدیر مستلزم آنست که زمان خلافت معتقد  
 قریب سی سال بگذرد و آنست که در چند سال بوده باشد و آن خلاف واقع است چنانچه دانسته که زمان  
 خلافت سی سال بود از امثال این دعوات بوضوح می آید که محمد بن ادریس سیر و اجبار  
 آمده که نسبت و کثرت وقوع اقوال و ایل متهاق درین باب شاید عدل بین دعویست با دقت نظر  
 خود در بیعت موان عقیده و فقیه برآمد و کار تصور میکند ان نه البته عجاب دیگر آنکه قول او باز در سنه دو  
 و هفتاد و هشت یعنی دوازده سال پس از آمدن پیداشد حکیم بن باشم نام که او را بمقتع لقب کرده اند ازین چینه و چه مرود  
 اول آنکه از روایات تواریخ دریافت میشود که بر قعی و مقتنع یک شخص است احدی با باعث اشتباه  
 غیر محصل گردید و در شخص قرار داده و واقعه پیدا شد و نظائر این بسیار است چنانچه برناظر این  
 فن سیر و جبال مخفی نیست و هم آنکه بر فرزند سلیم تعدد اشخاص بود این واقعه در عهد معتقد چنانچه  
 سابق بیان کلام اولالت بر آن دارد در حیز منع و خلاف واقع است چه اید امی خلافت معتقد در دست بود  
 و وفات او در سنه سوم آنکه خروج مقتنع در سال دو صد و هفتاد و هشت نیز قول شده است و خلاف تقریر  
 علمای معتبر فن سیر و تواریخ این خلکان واقع در سنه یک صد و شصت نوشته اند و در لب لتواریخ در سنه  
 ست و ستین و ماه و بر و ایتم در ثلاث و ستین آمده در روضه الصفا اگر چه توفیق خروج او فرموده است  
 لیکن در وقایع ایام مهدی مرقوم نموده است و تصریح فرموده است که مهدی در و یکصد و ثلاث و  
 در روز وفات منصور بر سریر خلاف جلوس نموده و در سنه تسع و ستین و ماه و وفات یافته و گفته  
 مدت سلطنتش بقوله یازده سال بود ازین قبیل تحدیدی که در خروج مقتنع مستنبط میشود و نیز مخالف تقریر  
 معتقد نیست چهارم آنکه عد نمودن مقتنع از جمله فرق اسماعیلیه بلکه از فرق اسلامیة محل بحث است  
 و مجرد خروج او در دوره اسلامیة مستلزم بودن آنها از زمره اهل اسلام نیست خروج مسلمانان  
 و دیگر فرق غیر اسلامی که در دوره اسلامیة بوجود آمده شاید عدل این دعویست در روضه الصفا

موافق با اهل سنت بوده است اندوه شده است و عمل ایشان نیز است  
 تفصیل قطره این را نیز داخل شیوه اولی معاینه تفصیلاً باینکه  
 که جناب مرتضی و اولاد او چون با مخالفت اندک و قیاس ایشان به دیگران تقویین را  
 را اتفاق افتاد و خلافت ایشان برست باشد و هرگاه خود مقصدی اینکار شود در پیروان  
 مدخلت نماید و مرتضی افضل الناس بعد الرسول است و محاب کرم را بجز او نمیکنند و است  
 ضلال نمی نمایند و در هیچ مسئله مخالف فرقه اولی نمیشوند مگر تفصیل فقط و است  
 و اما میده داخل کرده اند جهت تفصیل انتشار و باید دانست شیوه اولی از فرقه سینه  
 سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلام و در انقض و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب  
 و مصدر قیام دشمن و اعتقادی و عملی کردند خوفاً من التمس الحق بنعمان فقه سینه  
 لقب بر خود نپسندند و خود را با اهل سنت و جماعت ملقب کردند تا واقع شد این  
 واقع میشود که فلان من شیعه او من شیعه علی حال آنکه از اهل سنت جماعت است  
 او اقدسی و الاستیعاب شکر من بلا جنس فلیتنبه و غیر معلوم شد که تغییر و جمله  
 منطبق است بر حال غلات و کیسانیه و اسماعیلیه از دید و در انقض بنور  
 اختلاف و الحق تفصیل سخی نشود و معادله قول و استعدین بنوع  
 اول آنکه بودن جمعی از صحابه عظام و تابعین کرام از شیعیان حضرت امیرالمؤمنین  
 زین العابدین دعوی با میده است لیکن بودن آن بعضی از اهل سنت و جماعت در میر منع است  
 سابقه با استیعاب هم عرض بیان آمده و دیگر آنکه دعوی اینک حضرت عائشه و زیدیه  
 تاخیر قصاص مناقشه و منازعه و هشتم در امر خلافت ممنوع است چه اول و چه  
 مناسک احکام قصاصی امام در حین منع است و بر تقدیر تسلیم و خوب طلب حرمی  
 رعیت و در خوب مجبور ساختن رعیت امام را در نیاب غیر مسلم است و بر تقدیر  
 آنکه با امام و کثرت بیعت او هرگاه امام بنا بر مصالح ملکی و دینی قصاص چندمی تا رفع  
 راحت باشد ممنوع است و بر تقدیر جزا و تسلیم همه او را بر صلح و صلح



